

نقدی بر نظریه توزیع درآمد نئوکلاسیک

دکتر اکبر نفری^۱

چکیده^۲

نظریه توزیع نئوکلاسیک، که بر اساس نظریه بهره‌وری نهایی استوار است، فرض می‌کند که توزیع درآمد بین دریافت‌کنندگان سود و دریافت‌کنندگان دستمزد به نحو مطلوبی انجام می‌گیرد و بر اساس این فرض است که نظام قیمت‌ها را به‌مثابه یک ساز و کار تخصیص منابع که اثری بر توزیع درآمد ندارد مورد بررسی قرار می‌دهد و این مهم را قبول شده می‌پندارد که گویا می‌توان با کمک «شرط تولید‌کننده» توضیح جامع و هماهنگی درباره سطح بهینه تولید سرانه ارائه داد.

ولی واقعیت این است که در حالت غیر خطی بودن رابطه دستمزد- بهره (سود) سطح تولید سرانه کمتر یا بیشتر از آنچه که هست برآورد می‌شود. و تنها زمانی می‌توان یک سطح تولید سرانه بهینه به دست آورد که نسبت سرمایه به کار در تمام صنایع یکسان فرض شود. اما فرض یکسان بودن نسبت سرمایه به کار در تمام خطوط صنایع نه تنها مدل ما را به یک مدل خاص تبدیل می‌کند، که همچنین بحث را در چارچوب «نظریه ارزش کار» قرار می‌دهد با تمام معانی مترتب بر آن.

مقاله حاضر شامل چهار قسمت است و منظور از آن بررسی هماهنگی درونی نظریه توزیع درآمد نئوکلاسیک است. بخش اول نظریه بهره‌وری نهایی و بهینه پاریتو را مورد بحث قرار

۱- عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبائی

۲- قبلاً مقاله‌ای تحت عنوان «پیرامون اهمیت تئوری توزیع درآمد نئوکلاسیک» در همین نشریه شماره‌های ۲۰ و ۲۱ توسط نگارنده به چاپ رسیده

است. در آن مقاله تئوری نئوکلاسیک مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. مطالب مورد بحث در مقاله حاضر مکمل مطالب مندرج در مقاله قبلی است.

می‌دهد. در قسمت دوم، منحنی قیمت عامل یا منحنی دستمزد- بهره (سود) را به دست می‌آوریم و نشان خواهیم داد که تحت چه فرض‌هایی این منحنی به سمت مرکز محدب یا مقعر می‌شود. در قسمت سوم، رابطه خطی و غیر خطی دستمزد- بهره (سود) مورد بررسی قرار می‌گیرد و نشان داده خواهد شد که در حالت غیر خطی بودن رابطه دستمزد- بهره (سود) تولید سرانه بیشتر یا کمتر از آنچه که هست برآورد می‌شود. بالاخره، در قسمت چهارم نتایج حاصل از سه قسمت اول و هماهنگی درونی نظریه توزیع درآمد نئوکلاسیک مورد بحث قرار می‌گیرد.

I

اقتصاد دانان نئوکلاسیک تلاش فراوان به عمل آورده‌اند تا نظریه توزیع درآمد را به مثابه حالت خاصی از نظریه قیمت ارائه دهند (۱). بدین معنی که نیروهای غیر شخصی بازار است (نه روابط انسان‌ها) که تعیین می‌کند چه کسی چه سهمی از کیک را داشته باشد. کلارک در این زمینه می‌گوید:

«مطابق با [قانون بهره‌وری نهایی] و در رقابت آزاد، به کار آنچه که ایجاد می‌کند پرداخت می‌شود، به سرمایه‌داران آنچه که سرمایه ایجاد می‌کند، و به مؤسسات اقتصادی (بازرگانان) آنچه

که عمل هماهنگی آنها ایجاد می‌کند...» (۲). در نظریه سنتی توزیع، فرد به مثابه یک اتم اصلی و ترجیحات او به مثابه اطلاعات نهایی مسأله تلقی می‌شود. و در ارتباط با نیروهای مؤثر بر تقاضا، افراد به صورت واحدهای مستقل مورد بررسی قرار می‌گیرند. نظریه توزیع نئوکلاسیک، که بر اساس نظریه بهره‌وری نهایی^۳ استوار است، بحث کارآیی بهینه را با یک تقسیم‌بندی صریح و آشکار- بخش مصرف کننده و بخش تولید کننده- شروع می‌کند.

اول، مصرف کننده را مشاهده می‌کنیم که با درآمد داده شده خود تلاش می‌کند تا مطلوبیتش را به حداکثر برساند. این تلاش موجب می‌شود که او کالاها را به نسبتی انتخاب کند که نرخ نهایی جایگزینی^۴ بین هر جفت کالا مساوی نسبت قیمت‌های آن دو کالا شود. چون تمام مصرف کنندگان با قیمت‌های مشابهی رو به رو هستند، نرخ نهایی جایگزینی بین هر جفت کالا برای تمام مصرف کنندگان یکسان است. معمولاً این شرط را «شرط مصرف کننده» می‌نامند.

دوم، بنگاه را مشاهده می‌کنیم که در وضعیت رقابتی کامل فعالیت می‌کند. بدین معنی که قیمت‌های عوامل تولید و محصولات بنگاه داده می‌شوند و تغییر در سطح تولید تغییری در این قیمت‌ها ایجاد نمی‌کند. برای اینکه بنگاه در این وضعیت سود خود را به حداکثر برساند، تولید خود

3- Theory of marginal productivity

4- Marginal rate of substitution (MRS)

را به نحوی ترتیب می‌دهد که قیمت هر عامل تولید، به انضمام کار، مساوی ارزش محصول نهایی آن عامل باشد، نرخ نهایی جانشینی تکنیکی^۵ بین هر جفت عامل تولید برابر نسبت قیمت‌های آن دو عامل باشد، و نرخ نهایی تبدیلی^۶ بین هر جفت محصول مساوی نسبت قیمت‌های آن دو کالا باشد. تمام بنگاه‌ها این ضابطه را رعایت می‌کنند، زیرا قیمت‌های عوامل تولید و محصولات برای تمام آنها یکسان است. این شرایط را «شرط تولید کننده» می‌نامند.

چون در نقطه تعادل، قیمت کالاها برای مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان یکسان است، در آن نقطه نرخ نهایی جانشینی (MRS) مصرف‌کننده مساوی نرخ نهایی تبدیلی (MRT) بنگاه است، یعنی $MRS=MRT$. به این وضع تعادلی، بهینه پاریتو^۷ گفته می‌شود. در نقطه بهینه پاریتو، تمام منابع به کار گرفته می‌شود، تولید کالاها مطابق با خواسته مصرف‌کنندگان انجام می‌گیرد، و غیر ممکن است که بتوان منابع را بدون کاهش مطلوبیت یک فرد جابه‌جا کرد (۳).

از جمله معانی بسیار مهمی که در بهینه پاریتو مستتر است این است که ظاهراً یک توافق اجتماعی پیرامون آنچه که تولید می‌شود وجود دارد، و برای رفاه اجتماع هیچ تفاوتی نمی‌کند که از این یا از آن کالا بیشتر تولید شود. ولی این یک تعمیم دادن و

کلی کردن غیر قابل توجیه مسأله است. افراد مختلف به دلایل گوناگون، از جمله اختلاف در درآمدشان، کالاها را به نسبت‌های مختلف مصرف می‌کنند. به عنوان مثال، یک فرد ثروتمند ممکن است بیشتر گوشت و به طور نسبی کمتر نان مصرف نماید. و یک فرد فقیر این دو کالا را به نسبت‌های عکس مصرف کند. مطلوبیتی که از صرف آخرین تومان برای نان نصیب فرد فقیر می‌شود به مراتب بیش از مطلوبیتی است که نصیب فرد ثروتمند می‌گردد. بنابراین، کاملاً بی‌معنی خواهد بود که از این جمله این طور نتیجه‌گیری شود که تولید یک واحد اضافی گوشت با هزینه‌ای معادل یک تومان (منظور آخرین واحد پول) و تولید یک واحد اضافی نان با همین هزینه مطلوبیت جامعه را به یک نسبت افزایش خواهد داد. واقعیت این است که به شرط ثبات سایر عوامل اگر تولید گوشت کاهش و تولید نان افزایش یابد، قیمت‌های نسبی نان و گوشت به نفع مصرف‌کنندگان نان، و در نتیجه فرد فقیر تغییر خواهد کرد. بر عکس، اگر بیشتر گوشت و کمتر نان تولید شود، تغییر در قیمت‌های نسبی این دو کالا به نفع فرد ثروتمند خواهد بود.

به علاوه، نظریه سنتی رفاه فرض می‌کند که توزیع درآمد به نحو مطلوبی انجام گرفته است. و براساس این فرض است که نظام قیمت‌ها را به مثابه

5- Marginal rate of technical substitution (MRTS)

6- Marginal rate of transformation (MRT)

7- Pareto optimality

۲- نرخ استهلاک سالانه سرمایه (d_j) ثابت و مستقل از میزان فرسودگی ماشین آلات است.
 ۳- خالص جایگزینی سرمایه مازاد ایجاد می‌کند، به این معنی که $O < (1-d_j C_j)$ ، (۶).
 ۴- از سرمایه و کار برای تولید کالای مصرفی (y) و کالای سرمایه‌ای (C_j) استفاده می‌شود. بنابراین، L_{jy} ، L_{jc} ، C_{jy} ، C_{jc} از صفر بزرگ‌تر و مثبت هستند:

۵- شرایط رقابتی کامل نرخ‌های سود و دستمزد یکسانی در هر دو صنعت برقرار می‌کند (۷).
 با توجه به این فرض‌ها، یک سیستم تولید، به عنوان مثال سیستم تولید z را می‌توانیم به صورت ماتریس زیر بنویسیم:

$$J = \begin{bmatrix} L_y & L_c \\ C_y & C_c \end{bmatrix}$$

قابل ذکر است که در ماتریس فوق، هر سطر یک عامل تولید، مثلاً کار، را نشان می‌دهد که در دو صنعت مورد استفاده قرار می‌گیرد و هر ستون دو عامل تولید، کار و سرمایه را نشان می‌دهد که در یک صنعت به کار برده می‌شوند. با در نظر گرفتن قیمت کالای مصرفی (y) به عنوان معیار سنجش و قرار دادن آن برابر یک (یعنی $P_y=1$)، معادلات قیمت سیستم تولید z را می‌توانیم به صورت زیر بنویسیم:

یک ساز و کار تخصیص منابع که هیچ اثری بر توزیع درآمد ندارد مورد بررسی قرار می‌دهد (۴)، و بر شرایط تقاضا که توسط مطلوبیت مصرف‌کننده بیان می‌شود تأکید دارد (۵). و این مهم را قبول شده و کامل می‌پندارد که «شرط تولیدکننده» توضیح جامع و هماهنگی درباره سطح بهینه تولید سرانه و توزیع درآمد بین دریافت‌کنندگان دستمزد و دریافت‌کنندگان سود ارائه می‌دهد. برای اینکه ببینیم آیا واقعاً چنین است. به قسمت دوم می‌پردازیم.

II

در آغاز، اقتصادی را در نظر بگیرید که در آن دو کالا، کالای مصرفی و کالای سرمایه‌ای، در یک دور سالانه تولید می‌شود. برای تولید کالای مصرفی سیستم‌های مختلف تولید (a, b, c, d, \dots) وجود دارد. هر سیستم، به عنوان مثال سیستم z شامل دو صنعت یا دو خط تولید است. در صنعت شماره یک، کالای مصرفی (y) با به کار گرفتن مقدار معینی کار L_{zy} و مقدار معینی سرمایه C_{zy} ؛ و در صنعت شماره دو، سرمایه مورد نیاز (C_z) با استفاده از مقداری کار L_{zc} و مقداری از خود سرمایه C_{zc} تولید می‌شوند. به علاوه مطابق با نظر پروفیسور ساموئلسون فرض می‌شود:

۱- نرخ بازگشت به مقیاس تولید در هر دو صنعت ثابت است.^۱

$$r=0 \Rightarrow W_{\max} = \frac{1-d.C_c}{L_\gamma + (L_c C_\gamma - L_\gamma C_c)d}$$

یا

$$W_{\max} = \frac{1-d.C_c}{L_\gamma(1-dC_c) + d.L_c C_\gamma} \quad (3)$$

که بر اساس فرض‌های (۳) و (۴) مثبت و قابل محاسبه است. با قرار دادن W مساوی صفر، حداکثر مقدار r را به دست می‌آوریم:

$$W=0 \Rightarrow R_{\max} = \frac{1-d.C_c}{C_c} \quad (4)$$

که بر اساس فرض‌های (۳) و (۴) مثبت و قابل محاسبه است. حالا برای اینکه قبول کنیم که معادله (۲) یک منحنی پیوسته با شیب منفی به ما می‌دهد، کافی است نشان دهیم که مشتق اول آن بر حسب r منفی است، یعنی:

$$\frac{dW}{dr} = \frac{-L_c C_\gamma}{[L_\gamma + (L_c C_\gamma - L_\gamma C_c)(r+d)]^2} < 0 \quad (5)$$

بر اساس فرض (۴)، L_c و C_γ مثبت هستند. مخرج معادله (۲) نیز مثبت است. زیرا توان آن برابر دو است. پس علامت منفی (-) کل کسر را منفی می‌کند.

اگر مشتق دوم معادله (۲) مثبت (منفی) باشد، آن معادله یک منحنی محدب (مقعر) به طرف

$$\left. \begin{aligned} 1 &= L_\gamma W + C_\gamma P_c(r+d) \\ P_c &= L_c W + C_c P_c(r+d) \end{aligned} \right\} \quad (1)$$

قیمت سرمایه بر حسب γ $P_c = \gamma$

نرخ دستمزد بر حسب γ $W = \gamma$

نرخ استهلاک d

نرخ سود (بهره) r

چون در سیستم (۱)، L_γ ، C_γ ، L_c ، C_c و d داده شده هستند، مجهولات ما در این سیستم تنها W ، P_c و r می‌باشند. بنابراین، سیستم (۱) برای تعریف یک رابطه علی بین W و r کافی است، یعنی

$$W = \frac{1 - C_c(r+d)}{L_\gamma + (L_c C_\gamma - L_\gamma C_c)(r+d)} \quad (2)$$

از معادله (۲) یک منحنی به دست می‌آوریم که پروفیسور ساموئلسون آن را منحنی قیمت عامل یا منحنی دستمزد-سود نامیده است^(۸). معادله (۲) نشان می‌دهد که وقتی r مساوی صفر باشد، W به حداکثر مقدار مثبت و قابل اندازه‌گیری^۱ خود می‌رسد. و وقتی مقدار r بزرگ و بزرگ‌تر می‌شود تا به حداکثر مقدار مثبت و قابل محاسبه خود برسد، W به مثابه یک تابع پیوسته از r به صفر کاهش پیدا می‌کند. برای نشان دادن این رابطه، r را مساوی صفر قرار می‌دهیم تا حداکثر مقدار W را به دست آوریم.

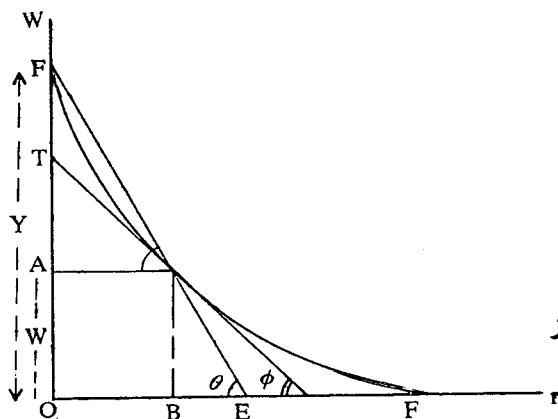
(C) و کالای مصرفی (γ) یکسان خواهد بود. در این صورت، معادله (۲) تبدیل می شود به:

$$W = \frac{(1-d.C_c)}{L_\gamma} - \frac{C_c}{L_\gamma} r \quad (۷)$$

که یک تابع خطی با شیب منفی به ما خواهد داد. در اینجا این سؤال مطرح می شود که آیا در حالتی که منحنی سود-دستمزد محدب یا مقعر به طرف مرکز است، سطح تولید سرانه می تواند بهینه باشد؟ برای جواب به این سؤال، به قسمت سوم مقاله می پردازیم.

III

ابتدا حالتی را مورد بررسی قرار می دهیم که نسبت سرمایه به کار در صنعت کالای مصرفی (γ) بزرگ تر از نسبت سرمایه به کار در صنعت کالای سرمایه ای (C) است یعنی $(L_c C_\gamma - L_\gamma C_c) > 0$. همان طور که قبلاً نشان داده شد، در این حالت معادله (۲) یک منحنی سود-دستمزد محدب به طرف مرکز می دهد (شکل ۱).



مرکز به ما خواهد داد. برای نشان دادن این نکته، مشتق دوم معادله (۲) را به دست می آوریم:

$$\frac{d^2 W}{dr^2} = \frac{2L_c C_\gamma (L_c C_\gamma - L_\gamma C_c)}{[L_\gamma + (L_c C_\gamma - L_\gamma C_c)(r+d)]^3} \quad (۸)$$

اگر $(L_c C_\gamma - L_\gamma C_c)$ بزرگ تر از صفر باشد، یعنی اگر نسبت سرمایه به کار در صنعت کالای مصرفی (γ) بزرگ تر از نسبت سرمایه به کار در صنعت کالای سرمایه ای (C) باشد، $\frac{d^2 W}{dr^2}$ بزرگ تر از صفر خواهد بود. در این حالت، منحنی دستمزد-سود که توسط معادله (۲) نشان داده می شود محدب به سمت مرکز می باشد. اما اگر $(L_c C_\gamma - L_\gamma C_c)$ کوچک تر از صفر باشد (یعنی اگر نسبت سرمایه به کار در صنعت کالای مصرفی (γ) کوچک تر از نسبت سرمایه به کار در صنعت کالای سرمایه ای (C) باشد، منحنی دستمزد-سود مقعر به سمت مرکز خواهد بود. زیرا یک افزایش در r ، به عنوان مثال، به طور نسبی اثر بیشتری بر کالای سرمایه ای (C) و اثر کمتری بر کالای مصرفی (γ) دارد. بالاخره، اگر $(L_c C_\gamma - L_\gamma C_c)$ مساوی صفر باشد، نسبت سرمایه به کار در دو صنعت کالای سرمایه ای

شکل ۱- منحنی سود-دستمزد محدب به طرف مرکز

اینکه ببینیم آن هماهنگی و سازگاری مورد نظر وجود دارد، از معادله (۹) مشتق کلی می‌گیریم:

$$dy = dk.r + dr.k + dW \quad (11)$$

معادله (۱۱) به روشنی نشان می‌دهد که محصول نهایی سرمایه سرانه می‌تواند مساوی نرخ بهره باشد (یعنی $\frac{dy}{dk} = r$)، اگر $dr.k + dW = 0$ به عبارت دیگر، محصول نهایی سرمایه سرانه $(\frac{dy}{dk})$ مساوی نرخ بهره (سود) خواهد بود، اگر $k = \frac{-dW}{dr}$ ولی در شکل (۱) به روشنی می‌توان دید که $\frac{dw}{dr} = \tan(\phi)$ - که کوچک‌تر از $\tan(\theta)$ می‌باشد. نتیجه اینکه وقتی منحنی سود-دستمزد محدب نسبت به مرکز است، $\tan(\phi)$ کوچک‌تر از $\tan(\theta)$ می‌باشد که نشان می‌دهد تولید سرانه کمتر از آنچه که هست برآورد می‌شود. (۹)

همان‌طور که قبلاً توضیح داده شد، اگر نسبت سرمایه به کار در صنعت کالای مصرفی (γ) کوچک‌تر از نسبت سرمایه به کار در صنعت کالای سرمایه‌ای (C) باشد یعنی اگر $(L_c C_\gamma - L_\gamma C_c < 0)$ ، منحنی سود-دستمزد مقعر نسبت به مرکز خواهد بود. با کمی دقت متوجه می‌شویم که در این حالت $\tan(\phi)$ بزرگ‌تر از $\tan(\theta)$ می‌شود که نشان می‌دهد سطح تولید سرانه بیش از آنچه که هست برآورد می‌گردد.

منحنی سود-دستمزد یک سطح تولید سرانه بهینه را به ما خواهد داد، اگر $\tan(\theta)$ مساوی $\tan(\phi)$ باشد. ولی برقراری این تساوی $\tan(\theta) = \tan(\phi)$ منوط به خطی بودن رابطه $W-r$ است که توسط

حالا فرض می‌کنیم کل درآمد (تولید) ملی بین دریافت کنندگان سود و دریافت کنندگان دستمزد توزیع می‌شود. بر اساس این فرض، تابع زیر را می‌توان تعریف کرد:

$$Y \equiv K.r + L.W \quad (8)$$

تعداد افراد شاغل $L =$
درآمد (تولید) ملی بر حسب کالای مصرفی $Y = \gamma$
نرخ دستمزد در هر واحد زمان بر حسب $W = \gamma$
ارزش سرمایه بر حسب $K = \gamma$
نرخ بهره (سود) $r =$
از تقسیم طرفین معادله (۸) به L تولید و سرمایه سرانه را به دست می‌آوریم:

$$\frac{Y}{L} = \frac{K}{L}.r + W$$

تولید سرانه $y = \frac{Y}{L}$ و
سرمایه سرانه $k = \frac{K}{L}$
پس:

$$y = k.r + W \quad (9)$$

با کمک معادله (۹) می‌توانیم سرمایه سرانه را محاسبه کنیم و روی شکل (۱) نشان دهیم.

$$k = \frac{y - W}{r} = \frac{OF - OA}{OB} = \frac{OF}{OE} = \tan(\theta) \quad (10)$$

چون معادله (۱۰) یک تساوی است که بر اساس تعریف به دست آورده‌ایم، لذا باید با نظریه توزیع نئوکلاسیک، که بر اساس نظریه بهره‌وری نهایی استوار است، هماهنگ و سازگار باشد. برای

معادله (۷) نشان داده می‌شود. به علاوه، توجه به این نکته ضروری است که معادله (۷) را تنها بر اساس این فرض می‌توانیم به دست آوریم که نسبت سرمایه به کار در هر دو صنعت کالای مصرفی (۷) و کالای سرمایه‌ای (C) یکسان باشد. بدیهی است که این فرض مدل ما را به یک حالت خاص محدود می‌کند. اضافه بر این، معنی شرط $(I_{cC} - I_{cY} = 0)$ این است که تغییر در توزیع درآمد ملی بین دریافت کنندگان دستمزد و دریافت کنندگان سود هیچ تغییری در قیمت‌های نسبی سرمایه (C) و کالای مصرفی (۷) ایجاد نمی‌کند. بنابراین، جای تعجب نیست که در این حالت خاص می‌توان نظریه توزیع درآمد نئوکلاسیک را توسط نظریه بهره‌وری نهایی توضیح داد. ولی توجه به این نکته فوق‌العاده مهم ضروری است که فرض یکسان بودن نسبت سرمایه به کار در تمام صنایع عملاً «نظریه ارزش کار» را توضیح می‌دهد (۱۰).

نظریه ارزش کار تصریح می‌کند که فرایند تولید ضروری است زیرا مواد اولیه موجود در جهان به نحوی نیست که بتوان آنها را به آسانی مورد استفاده قرار داد. ضروری است که مواد اولیه توسط بشر به فرم‌های قابل استفاده و مناسب تغییر شکل داده شوند. این فرایند انتقال و تغییر شکل مواد اولیه فرایند تولید کالاهاست. در این فرایند «ارزش یک کالا، یا هر کالایی که با آن مبادله می‌شود، بستگی به مقدار نسبی کاری [پیدا می‌کند] که برای تولید آن ضروری است...» (۱۱).

در جوامع سرمایه‌داری، هر سرمایه‌دار در روند

معمول رویدادهای اقتصادی سودی کسب می‌کند. این سود ناشی از این است که سرمایه‌دار محصولات خود را به ارزشی بالاتر از آنچه که برای کار جاری و کار گذشته (مواد اولیه و ماشین آلات) پرداخت کرده به فروش می‌رساند. این ارزش اضافی، که تنها توسط کار ایجاد می‌شود، از طریق فرایندهای بازار رقابتی و متناسب با کل سرمایه‌ای که سرمایه‌داران سرمایه‌گذاری کرده‌اند، بین آنها توزیع می‌شود. بنابراین، بعضی از سرمایه‌داران سودی بیش از ارزش اضافی ایجاد شده توسط کارگران خود دریافت می‌کنند و برخی دیگر کمتر. ولی به طور کلی، جمع سود مساوی جمع ارزش اضافی است. رقابت بین سرمایه‌داران تنها موجب توزیع مجدد ارزش اضافی بین آنها می‌شود.

از طرف دیگر، سودی که سرمایه‌داران دریافت می‌کنند توسط میانگین نرخ سود ضربدر کل سرمایه ثابت و متغیر تعیین می‌گردد. رقابت بین سرمایه‌داران تضمین می‌کند که نرخ سود روی تمام سرمایه برای تمام سرمایه‌داران یکسان شود. تحت شرایط رقابتی، اگر نرخ سود در یک صنعت پایین‌تر از نرخ سود در صنعت دیگر باشد، سرمایه از صنعتی که نرخ سودش پایین‌تر است به صنعتی که نرخ سودش بالاتر است حرکت می‌کند. این حرکت عرضه را در صنعتی که سودش پایین‌تر است کاهش و در صنعتی که سود آن بالاتر است افزایش می‌دهد. در نتیجه، قیمت‌ها در صنعت اولی افزایش و در صنعت دومی کاهش می‌یابد تا نرخ سود در دو صنعت برابر شود. این بدین معنی است که اگر نسبت سرمایه ثابت به کار در صنایع

بیان می‌کند.

اما در نظریه توزیع درآمد نئوکلاسیک تنها به جنبه تکنیکی سرمایه توجه می‌شود. بنابراین، در نظریه سنتی توزیع درآمد، محلی برای تمایز بین درآمد حاصل از دارایی و درآمد حاصل از کار باقی نمی‌ماند. به عنوان مثال، والراس در تجزیه و تحلیل خود درباره عوامل تولید، تمایزی بین درآمد حاصل از کار و درآمد حاصل از دارایی قائل نمی‌شود (۱۴). ولی برای اینکه این تمایز نادیده گرفته شود، ضروری است واحدی پیدا کنیم که توسط آن بتوانیم سرمایه را مستقل از توزیع درآمد و قیمت‌ها اندازه بگیریم، و اگر چنین واحدی پیدا شود، می‌توان مفاهیم عرضه و تقاضا، به انضمام یک رابطه منظم بین سود و مقدار سرمایه، را جهت توضیح سود و سهم سود به کار برد (۱۵).

در هر حال، به کار بردن سرمایه به عنوان یک مقدار فیزیکی در نظریه سنتی توزیع درآمد این فرصت را برای متدلوژی نئوکلاسیک فراهم آورده که تولید و توزیع درآمد را به مثابه دو موضوع متمایز از یکدیگر در نظر گیرد. ولی در این بحث نشان داده شد که تمایز بین تولید و توزیع مصنوعی است. زیرا غیر خطی بودن رابطه $w-r$ یک منحنی دستمزد- بهرهٔ محدب یا مقعر به مرکز به ما می‌دهد که در این حالت $\tan(\theta)$ مساوی $\tan(\phi)$ نیست. اضافه بر این، واقعیت این است که ارزش سرمایه به نرخ بهره (r) بستگی دارد. و در نتیجه، نمی‌توان سرمایه را برای تعیین نرخ بهره (r) به کار برد. بنابراین، لازم است یا نرخ بهره (r) یا دستمزد (W) به طور برون‌زا تعیین شود. لذا، توضیح اینکه چه

مختلف یکسان باشد، عنصر سود در قیمت‌ها لزوماً مقدار کار به کار رفته در هر یک از کالاها را منعکس می‌کند (۱۲).

تا اینجا نشان داده شد که رابطه غیر خطی $w-r$ موجب می‌شود که سطح تولید سرانه کمتر یا بیشتر از آنچه که هست برآورد گردد. و تنها زمانی می‌توان یک تولید سرانه بهینه به دست آورد که نسبت سرمایه به کار در تمام صنایع یکسان فرض شود. ولی فرض یکسان بودن نسبت سرمایه به کار در تمام خطوط صنایع مدل ما را به یک مدل خاص تبدیل می‌کند. و علاوه بر این، بحث ما را در چارچوب «نظریه ارزش کار» قرار می‌دهد. برای درک بهتر از این ناهماهنگی در نظریه توزیع درآمد سنتی، به قسمت چهارم، نتیجه‌گیری، مقاله می‌پردازیم.

نتیجه‌گیری

در نظریه توزیع درآمد نئوکلاسیک، سرمایه به مثابه یک عامل تولید، یا دقیق‌تر به عنوان یک موضوع فیزیکی خالص در نظر گرفته می‌شود. اما اضافه بر این جنبه فیزیکی، سرمایه یک جنبه اجتماعی نیز دارد (۱۳). زیرا وقتی از توزیع درآمد ملی صحبت می‌شود، منظور این است که بخشی از درآمد ملی به صورت سود (بهره) به صاحبان سرمایه و بخش دیگر به صورت دستمزد به ارائه‌کنندگان کار، یعنی مزد بگیران پرداخت می‌گردد. در واقع، به همین دلیل است که زمانی می‌توان ابزار تولید را سرمایه تلقی کرد که به غیر کارگران تعلق داشته باشد، که به نوبه خود، یک رابطه اجتماعی را

کسی چه سهمی از یک را دریافت می‌کند بستگی به قدرت نسبی چانه‌زدن^{۱۱} این یا آن طبقه اجتماعی، نه بهره‌وری نهایی، دارد.

۱- به‌عنوان مثال، نگاه کنید به:

Richard G. Lipsey, *An Introduction to Positive Economics*, London: Weidenfeld and Nicolson, 1963, PP. 267-8.

2- John Bates Clark, *The Distribution of Wealth*, New York: Macmillan, 1899, P.3, as cited in Joan Robinson and John Eatwell, *An Introduction to Modern Economics*, London: McGraw – Hill CO. (UK), 1973, P.42

۳- به‌عنوان مثال، نگاه کنید به:

C.E. Ferguson, *Microeconomic Theory*, Homewood (ILL): Richard D. Irwin, Inc., 1969, chapter 16, PP. 442-64; and James M. Henderson and Richard E. Quandt, *Microeconomic Theory: A Mathematical Approach* (third edition), Singapore: McGraw-Hill Book Co., 1980, PP.285-292.

4- J.D. Graaff, *Theoretical Welfare Economics*, Cambridge: At the University press, 1957, PP. 154-55.

۵- پیرامون این نکته انتقاداتی صورت گرفته است. به‌عنوان مثال، نگاه کنید به:

M. Dobb, "The Sraffa system and critique of the Neo-classical theory of Distribution," *De Economist*, vol. 118, 1970, PP. 347-51; and M. Dobb, *Theories of value and Distribution since Adam Smith: Ideology and Economic Theory*, Cambridge: At the University press, 1977, chapter 8, PP. 211-246.

۶- برای توضیحات بیشتر پیرامون این فرض، نگاه کنید به:

P. Samuelson, "Parable and realism in capital theory: The surrogate production function", *Review of Economic studies*, vol. 29, 1961-62, P.197.

۷- برای به دست آوردن منحنی دستمزد- بهره (سود)، از مقاله زیر استفاده شده است:

P. Gregnani, "Heterogeneous capital, the production function and the theory of distribution", in Ian Steedman (ed.), *Sraffian Economics, volume I*, Aldershot (UK): Edward Elgar publishing Limited, 1988, pp.144-173.

8- P. Samuelson, "parable and realism in capital theory: the surrogate production function," P.195.

۹- برای توضیحات بیشتر، نگاه کنید به:

A. Bahaduri, "The concept of the marginal productivity of capital and the Wicksell Effect," in Ian Steedman (ed.), *Sraffian Economics, volume I*, PP. 109-113; and G.C. Harcourt, *Some Cambridge Controversies in the Theory of Capital*, Cambridge: At the University press, 1972.

۱۰- به عنوان مثال، نگاه کنید به:

Leif Johansen, "Labour theory of value and marginal utilities," in E.K.Hunt and Jesse G.Schwartz (eds.), *A Critique of Economic Theory*, Baltimore (Maryland): Penguin Books Inc., 1973, PP. 295-311.

11- David Ricardo, *Principles of Political Economy and Taxation*, London: 1817, as cited in M. Dobb, *Theories of Value and Distribution since Adam Smith: Ideology and Economic Theory*, P.76.

۱۲- برای توضیحات بیشتر، نگاه کنید به:

E.k. Hunt and Howard J. Sherman, *Economics: An Introduction to traditional and Radical Views* (second edition), New York: Harper and Row publishers, 1975, PP.

228-34; and M. Dobb, *Theories of Value and Distribution since Adam Smith*, chapters 3 and 6.

۱۳- به عنوان مثال، نگاه کنید به:

G.C. Harcourt, "Non-Neoclassical capital theory," *World Development*, vol.7, PP. 923-932.

14- Joan Robinson and John Eatwell, *An Introduction to Modern Economics*, p.38.

15- G.C. Harcourt, "Non-Neoclassical capital theory," P.928.